

باله

۴۱-۴۷

چکیده: باله در عنوان مشایخ و بزرگان فتیان آذربایجان، که صورت‌های دیگر مانند بوله و بله نیز داشته و ظاهراً همان است که در عثمانی صورت بالی پیدا کرده، احتمالاً کلمه‌ای است به معنی «بزرگ» یا به احتمال دیگر «برادر بزرگ». قرائنی هست که می‌گوید این کلمه از گویش‌های راجی وارد زبان آذربایجان شده است. این نوشته کوتاه کوششی است برای یافتن اصل این کلمه.

کلیدواژه‌ها: گویش‌شناسی، ریشه‌شناسی، تصوف آذربایجان، تصوف آنا تولی، باله، بالی.

Bāleh

Seyyed Ahmad Reza Ghaem Maghami

Abstract: Bāleh in the title of the Mashāyikh and elders of the of chivalrous men of Azerbaijan, which also had other forms such as Bole and Baleh and apparently is the same as that found in Bāli in Ottoman form, is probably a word meaning «great» or more likely « great brother». There are evidences that say that this word has entered the language of Azerbaijan from Rāji dialects. This short text is an attempt to find the origin of this word.

Keywords: Dialectology, Etymology, Azerbaijani Sufism, Anatolian Sufism, Bāleh, Bāli.

باله

السيد أحمد رضا قائم مقامى

الخلاصة: من المحتمل أن تكون كلمة (باله) التي كان يلقب بها مشايخ وكبار فتيان آذربايجان . والتي ربما اتخذت صوراً أخرى مثل (بوله) و (بله) أيضاً . والتي كما يبدو هي نفسها كلمة (بالي) التي ظهرت في العهد العثماني؛ من المحتمل قوياً أنها كانت تعني (الكبير) أو (الأخ الكبير).

وهناك قرائن يظهر منها أن هذه الكلمة قد وردت إلى اللغة الأذربايجانية من اللهجات الراجية.

وهذه المقالة المختصرة هي محاولة للعثور على أصل هذه الكلمة. المفردات الأساسية: اللهجات، الجذور اللغوية، التصوف الأذربايجاني، تصوف الأناضول، باله، باني.

بعضی مشایخ متصوفه و اهل فتوت آذربایجان و نواحی غربی ایران لقب باله داشته‌اند،^۱ از جمله باله خلیل صوفیانی (قرن پنجم هجری) و باله حسن بنیسی (قرن هفتم هجری).^۲ در روضات الجنان حافظ حسین کربلایی (۸۳/۲؛ ۴۸/۱) و نک. به همان مراجع یادداشت (۲) آمده است که «باله به زبان راژی بزرگ و جوانمرد و صاحب ایثار را گویند» و «در هر جایی اکابر را به القاب متنوعه می‌خوانند. در بعضی جا شیخ می‌گویند و در بعضی جا خواجه و در بعضی جا بابا و در بعضی جا باله و در بعضی جا آتا و در بعضی جا پیر». بالگی نیز به معنی جوانمردی و ایثار و بخشندگی است؛ در روضه اطهار محمد امین حسری (ص ۵۰، نقل از موحد، ص ۵۸) آمده است که پدر باله حسن بنیسی پس از شنیدن خبر ایثار و بخشندگی او می‌گوید: «جان پدر عجب باله‌گی [= بالگی] کردی!»

از جمله کسانی که گمان می‌رود لقب باله داشته امین‌الدین ابوالقاسم حاج بله است از علما و مشایخ تبریز در قرن هفتم و هشتم هجری.^۳ نام یا لقب او در سفینه تبریز به همین صورت بله آمده است. در صفوة الصفای ابن بزاز (ص ۱۶۸) نیز همین صورت ضبط است و نیز در اسئله و اجوبه رشیدیة خواجه رشیدالدین فضل‌الله. اما در یک نسخه از کتاب المجموعه الرشیدیة به همین صورت ولی با نشانه ضمه بر حرف اول ضبط شده است و در نسخه دیگری از همان کتاب به صورت باله. روضات الجنان کربلایی نیز صورت باله دارد (۱۵۴/۱) و مقدمه دیوان عراقی صورت بوله. جناب استاد صادقی، که این مطالب نقل از نوشته ایشان است، پس از آنکه رأی مرحوم حائری درباره یکسانی بله در نام حاج بله با لقب مشایخ متصوفه و فتیان نواحی شمال و غرب ایران را نپذیرفته‌اند و ضمناً توجه داده‌اند که مقصود از «راژی» در گفته حافظ حسین کربلایی «گویش‌های منطقه ری تا اصفهان و نایین و حتی در موردی تالشی» است، احتمال داده‌اند که بله صورت تحبیبی ابوالقاسم باشد که نام این عالم بوده است. همچنین گفته‌اند که لقب باله احتمالاً صورت مبدل بله (به فتح اول) باشد که عنوان بعضی پیران بوده و از جمله در صفوة الصفا (ص ۶۰۱، ۷۱۳) در پیش نام «بله یوسف» نام و «بله عیسی سُمرینی» نام از پیران آن دیار آمده است، ضمن آنکه عکس این احتمال را نیز نامحتمل ندانسته‌اند و گفته‌اند که در این صورت ممکن است باله با پیله، که در گیلکی به معنی «بزرگ» به کار می‌رود، یکی باشد. یک علت آنکه بله در نام حاج بله و باله در جلو نام پیران آذربایجان را دو چیز دانسته‌اند این است که این لقب یا عنوان در جلو نام بعضی افراد آمده، ولی در مورد امین‌الدین حاج بله چنین نیست، و این چیزی است که مرحوم حائری نیز به آن بی توجه نبوده است.

آقای میثم محمدی، که رساله دکتری خود را در ترجمه و شرح فہلوئیات سفینة تبریز نوشته،^۴ در مقدمه

۱. شواهد را بعضی محققان جمع آورده‌اند. به همین سبب به اصل متون کمتر رجوع شده است.
 ۲. نک. صمد موحد، سیری در تصوف آذربایجان، تهران، طهوری، ۱۳۹۰، صص ۵۷-۶۱، ۲۵۱؛ علی اشرف صادقی، «درباره نام امین‌الدین حاج بله»، نامه بهارستان، ش ۷-۸ (۱۳۸۲)، صص ۲۷۷-۲۷۹، و مراجع آنها.
 ۳. نک. صادقی، همان؛ موحد، همان، ص ۲۱۵-۲۱۶، و مراجع آنها.
 ۴. میثم محمدی، فہلوئیات سفینة تبریز، رساله دکتری در رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران، آبان ۱۴۰۰ (چاپ نشده).

رساله (ص ۴۳-۴۴) گفته است که در زبان کهن تبریز تحول $o \rightarrow u$ یا $o \rightarrow u$ (ضمّه) رایج بوده است؛ مثلاً زال دورو (زردآلو)، آلا (آلاله)، ویمور (بیمار)، کورون (کاروان)، سحرگوه (سحرگاه)، جمول (جمال)، ثبوت (ثبات)، وفو (وفا)، روژوور (روزگار)، و بنابراین احتمال داده است که بُلّه و بوله صورتی باشد از باله؛ نیز محتمل دانسته است که نام خود امین‌الدین بُلّه بوده، نه لقب او، چنانکه مثلاً نام یکی از مشایخ مذکور در صفوة الصفا نجم‌الدین پیره اردبیلی بوده است.

بالی که در نام بعضی صوفیه عثمانی کاربرد داشته، و گاهی بدل به نام خاص شده بوده، احتمالاً چیزی نیست جز همین باله رایج در آذربایجان. از آن جمله می‌توان از این کسان یاد کرد که نامشان در لغت‌نامه دهخدا ضبط است: بالی افندی، شارح فصوص ابن عربی، مولی بالی الطویل، ابن لالی بالی رومی حنفی، و کسانی که لقب بالی بک و بالی زاده داشته‌اند (و لابد کسان دیگری که در تذکره‌ها و مشیخه‌های آن نواحی می‌توان سراغ کرد، ولی بیرون از بحث حاضر ما هستند).

پیش از آنکه سعی در یافتن اشتقاق باله و بالی کنیم، نام دیگری را طرح می‌کنیم. نویسنده حاضر در نوشته‌ای، که در واقع حاصل سخنرانی او در کنفرانسی در سال ۱۳۹۶ است،^۵ در ذیل نام بلویه (ص ۱۱۲) گفته است این نام احتمالاً با نام بالویه و بالو، که در فرهنگ‌ها آن را به «برادر» و «برادر تنی» معنی کرده‌اند، ارتباطی ندارد و احتمال دارد که مانند بلک و بلکویه مصغّر نامی مانند ابوالقاسم باشد. اکنون گمان می‌کند که باید در این گفته تجدید نظری کند، به قراین و دلایلی که در ادامه می‌آید.

نخست آنکه بالونیز، که صورت دیگری از بالویه است،^۶ نامی خاص بوده و از جمله نام یکی از مشایخ مازندرانی، بنا بر حبیب‌السیر خواندمیر (نقل از لغت‌نامه)، بالو بوده است. دیگر آنکه نظر فردیناند یوستی، که در ذیل نام بالویه احتمال داده است که این نام صورتی باشد از بالوبه معنی برادر «تنی» (نک. مقاله سابق‌الذکر نویسنده حاضر)، با توجه به آنکه بالو حقیقتاً لغت است و اشتباه فرهنگ‌نویسان نیست، شایسته توجه بیشتری است (و این چیزی است که در ادامه دقیق‌تر توضیح داده خواهد شد؛ در مورد بعضی کسان که نام بالو(ی) یا بالویه داشته‌اند و منسوبان به آن را که بالویی می‌گفته‌اند، می‌توان به لغت‌نامه دهخدا، ذیل این نام‌ها، و نامنامه یوستی، ذیل «بالویه»، و مقاله مرحوم سلیم^۷ (صص ۱۴۲-۱۴۳) رجوع کرد، و در مورد بلویه به مقاله سابق‌الذکر نویسنده حاضر).

۵. سید احمد رضا قائم‌مقامی، «نام‌ها و لقب‌های ایرانی در شدّ الأزار جنید شیرازی»، در شکوه باستانی ایران (برگزیده مقالات نخستین همایش دوسالانه فرهنگ و زبان‌های باستانی)، به اهتمام ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران، نشر خاموش، ۱۳۹۸، صص ۱۰۵-۱۲۷.

۶. پسوند کلماتی مانند بالو، بسته به مورد، یا og است (مانند نیکواز اصل $nēkōg$) یا $ōy$ (و گونه دیگر $ōyag$ است که یک پسوند اضافه دارد؛ در فارسی -وی و -ویه). در هر حال، - و پسوند تصغیر است.

۷. عبدالامیر سلیم، «اعلام مختموم به ویه»، در ۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره سیبویه، به اهتمام محمدحسین اسکندری، شیراز، دانشگاه پهلوی [شیراز]، ۱۳۵۴، صص ۱۳۹-۱۶۰.

آنچه باید بیابیم این است که بالوبه معنی «برادر» و «برادرتنی» که در بعضی فرهنگ‌ها هست از کجاست. به نظر ما، با وجود اختلاف معنایی، این چیزی نیست جز آنچه در بعضی گویش‌ها بر «برادر بزرگ» اطلاق می‌شود. بعضی از این‌ها را از روی فرهنگ آقای حسن دوست (ذیل «برادر بزرگ»، ۵۱۲/۱) و به همان شیوه آوانویسی نقل می‌کنیم:^۸

کلیمیان اصفهان: beδār-e bele؛ گزی: berō bale؛ گیلکی: pilæ-bær؛ کِشه‌ای: berāi gurd؛ کفرانی: berō bale؛ کردی: berede get؛ مازندرانی: gat-e berār؛ نطنزی: berō gurda؛ فُهرودی: dōdū gurda؛ سِدِهی: berō bale؛ سیوندی: kōkō'i gutū؛ ورزنه‌ای: berā beleter؛ زُفه‌ای: berāa būr.

تمام کلماتی که در این نمونه‌ها صفت برادر واقع شده‌اند معنی «بزرگ» دارند و به نظر می‌رسد همه یک اصل دارند (شاید به استثنای پیلده در گیلکی و گت مازندرانی و سیوندی؛ گپ بعضی گویش‌ها هم ظاهراً با این کلمات بی‌ارتباط نباشد).^۹ آن اصل ظاهراً *vadřka- یا *vaδřka- فارسی باستان یا یکی از گویش‌های آن است (در برابر vazřka- دخیل در فارسی باستان). استاد ایلیا گرشویچ، در مقاله‌ای که دربارهٔ اختلافات لهجه‌ای در فارسی باستان^{۱۰} (ص ۱۲، یادداشت ۴) نوشته، از این نکته یاد کرده و کلمات آغازیده به «گ» از فهرست بالا و بعضی کلمات مشابه از گویش‌های دیگر را به شاهد آورده است. ولی به نظر می‌رسد که کلمات آغازیده به «ب» در فهرست بالا نیز اصلی جز این ندارند. اگر این چنین باشد، در بعضی از این گویش‌ها، که با گویش‌های راجی سابق الذکر خویشاوندی دارند، v اول بدل به b و در بعضی دیگر بدل به g شده است. این تحول البته تحولی است بسیار معروف و حاصل اختلافات گویشی، ولی اینکه در این مورد نیز مصداق داشته باشد قطعی نیست (نک. ادامهٔ مطلب). اما اگر این چنین باشد، خوشهٔ dr یا δr این کلمات با یک قلب گاهی بر جا مانده و گاهی بدل به l شده و گاهی واک رفته و سپس بدل به t شده است، و اگر لغات سیوندی و مازندرانی هم با این کلمات هم‌ریشه باشند (و بعید نیست که باشند؛ قس اردستانی و بورنجانی و کردی در سطور بعد)، بدل به t شده‌اند با حذف r.^{۱۱} اگر بالونیز با این کلمات مرتبط باشد، حاصل کشش جبرانی است که پیش از تبدیل rd به l شایع است مانند سالاراز سردار، سال از سرد و جز این‌ها (رعایت نشدن کشش جبرانی

۸. محمد حسن دوست، فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، نو، ۲، ج، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۹.

۹. اگر پیلده با این کلمات هم‌ریشه باشد (بر اثر بی‌واک شدن صامت اول)، حدس استاد صادقی در مورد ارتباط پیلده و باله، که در سطور قبل گذشت، به صحت قرین می‌شود. بعضی گویش‌های تاتی، که به گیلکی نزدیکند، و زازاکی، که آن نیز با گیلکی خویشاوندی دارد، در «پ» آغازین با گیلکی شریکند. در زازاکی البته کلمهٔ «بزرگ» صورت‌های دیگری نیز دارد که از کردی گرفته شده است.

10. I. Gershevitch, "Dialect variation in early Persian," *Transactions of the Philological Society*, 1964 [1965], pp. 1-29.
۱۱. مگر آنکه به پسوند دیگری در فارسی باستان برای صورت‌هایی که t دارند قائل شویم، چنانکه استاد گرشویچ شده و اصل این کلمات را *vadřta- یا *vaδřta- دانسته است. در این صورت، نیازی به قلب نیست. ولی این پسوند در این کلمه چه کارکردی دارد و از کجا آمده است؟

را می‌توان مثلاً با پُل، در برابر پوُل، از puhl، از -prtu مقایسه کرد؛ مع هذا نک. سطرهای پایانی این نوشته).

اگر بعضی کلماتی را که در گویش‌ها معنی «بزرگ» دارند از نظر بگذرانیم این فهرست کامل‌تر می‌شود:^{۱۲}
ابیانه‌ای: görd؛ ابوزیدآبادی: görd(a)؛ اردستانی: got؛ اصفهانی: bela/e؛ بادرودی: gord؛ بهدینی: got، gohor(t)؛ بورنجانی: gut؛ بَشکردی: gozer، gohort، gäp (این اخیر از -vazrka)؛ چالی: pil(la)؛ ابراهیم‌آبادی: pila (به پیلده گیلکی توجه شود)؛ زفره‌ای: bü(r)g؛ فریزندی: görd؛ کفرانی: belé؛ گزی: bäli/e؛ گورانی: gaur، gaurä و ...؛ هزاررودی: pille؛ جوشقانی: gord؛ کردی: git، gurt و ...؛ میمه‌ای: görd؛ شاهرودی: pilla؛ تاکستانی: pella؛ خوئینی: pilla؛ زازا: gird، girs (حاصل بی واک شدن ز) و ...؛ و جز این‌ها.^{۱۳}

ذکر دو سه نکته درباره این کلمات لازم است: (۱) اگر صورتهایی که p دارند حاصل واک‌رفتگی صامت اول باشند، نیاز نیست که به اشتقاق دیگری برای آن‌ها قائل شویم؛ (۲) با آنکه z حاصل از *g در نواحی شمال غرب غالباً برجاست، شواهد نقض هم از آن به دست است و در گویش‌های مرکزی هم چنین است؛ (۳) بعید است اصل کلماتی که از این گویش‌ها در معنی «بزرگ» نقل کردیم کلماتی مانند -brʔz یا -brʔz در ایرانی باستان باشند و به ظن قوی همه مشتق از صورت‌هایی از «بزرگ» در دو گویش فارسی باستانند. با این حال، این نیز مسائلی را پیش می‌آورد از قبیل حدود نفوذ فارسی باستان و گویش‌های آن به لحاظ جغرافیایی و حدود زمانی گسترش این گویش‌ها و چگونگی روابط فارسی باستان و مادی و گویش‌های منشعب از آنها و از بین رفتن خوشه ʔz در گویش‌های مرکزی و شمال غربی و بعضی مسائل دیگر که پاسخ گفتن به آنها آسان نیست یا اگر هست، به مجالی بیش از این نیاز دارد.

باری از آنچه گذشت احتمال می‌توان داد که باله نیز لغتی باشد مانند بله که در چندین گویش به معنی «بزرگ» و در جزء دوم ترکیب «برادر بزرگ» رایج است و احتمالاً از گویش‌های رازی یا راجی، که تا حدی بر گویش‌های فهله قابل تطبیق است و در هر حال با آن گویش‌ها خویشاوندی بسیار نزدیک دارد، به گویش آذربایجان راه پیدا کرده باشد، چنانکه از گفته حافظ حسین برمی‌آید. در واقع، ناگزیر به واسطه نفوذ گویش‌های رازی در آذربایجان است که سروده‌های ناحیه آذربایجان را نیز گاه صفت رازی یا رازی داده‌اند^{۱۴} و این لغت نیز احتمالاً جزئی از آن نفوذ است.

۱۲. حسن دوست، همان، ۹۴۹/۲-۹۵۱.

۱۳. آوانویسی‌ها مطابق کتاب است و در کتاب هم منطبق بر منابع آن. بنابراین، یکدست نیست. احتمال اشتباه در جزئیات هم البته هست که گویش‌شناسان باید آن‌ها را تصحیح کنند.

۱۴. تا پیش از تحقیقات جدیدتر که محققانی جوان مشغول آنند، می‌توان مثلاً رجوع کرد به: محمد امین ریاحی، «ملاحظات درباره زبان کهن آذربایجان»، در چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۹.

اگر این مقدمات درست باشد، باله، که صورت‌های بوله و بُلّه (و شاید بَلّه) نیز در آذربایجان داشته، در پیش نام مشایخ صوفیان و جوانمردان آن خطه یا به معنی مطلق «بزرگ» است، چنانکه استاد صادقی احتمال داده‌اند، یا «برادر بزرگ» (به واسطه حذف کلمه برادر، و این حذف چیزی است که اگر هم ریشه بودن بالو، به معنی «برادر»، با بله، به معنی «بزرگ»، درست باشد، در مورد بالو نیز صادق است)، و در این صورت قابل مقایسه است با اخی در عنوان صوفیه و جوانمردان آذربایجان و عثمانی در قرون گذشته و از جهتی قابل مقایسه است با لالا که آن نیز، چنانکه می‌دانیم، عنوان پیران صوفیه بوده و از قضا در برخی گویش‌ها بر «برادر بزرگ» نیز نهاده می‌شده است (نک. حسن دوست، همان، ۵۱۲/۱).

بالو(ی) و بالویه، به عنوان نام خاص، هم از نظر ساخت و هم از نظر معنی، قابل مقایسه است با کاکو(ی) و کاکویه که مخصوصاً بین دیلمیان رایج بوده است (ماکان کاکو را نیز به یاد بیاوریم).

اگر این همه پذیرفته شود و یافته‌ها و بررسی‌های دقیق گویش‌شناسی اساس آن را بر باد نهد، بلویه و بالویه مذکور در مقاله پیشین نویسنده حاضر احتمالاً یک لغت واحدند، بسته به رعایت یا عدم رعایت کشش جبرانی، و این هر دو با بله و باله نیز یک لغتند و باله و بله هر دو به معنی «بزرگ» یا به احتمالی شاید ضعیف‌تر (در صورت حذف موصوف) «برادر بزرگ» اند؛ بالی عثمانی‌ها، در هر حال، بعید است که اصلی جز باله آذربایجان داشته باشد. با این همه، وضع کشش جبرانی یا عدم آن و اساساً وضع مصوّت پیش از rd و تحولات این خوشه و خوشه rz (و rš) نیازمند جست‌وجوی بیشتر و بررسی دقیق‌تر است، و مسأله کشش جبرانی در اینجا فرع این مسأله اخیر است. به علاوه، نویسنده هنوز به لحاظ صرفی (مورفولوژیک)، امکان تلفظ -vazraka* و -vadraka* را، که نظر بعضی محققان پیشین، علی‌الخصوص اسوالد سمرنی، است، منتفی نمی‌داند و پذیرفتن این امر خود تبعاتی در نحوه تحولات آوایی و تحلیل ما خواهد داشت. طرح این دو مسأله و چند مسأله دیگر که در طی نوشته تذکر داده شد موکول است به زمان دیگر یا محول است به کسان دیگر.